

عیسی دورقی

بوسه ی سرخ
سوغات می گرفت
بی آنکه نگاهت
بگذرد از انتظارم
اصلا می دانی
کلید هیچ خیابانی در جیبم
نیست

تمام چمدان ها
خمیازه می کشند
فقط با شعر
ایستگاه را لبخند می زنم
با سایه ای سرکش
که دیوارها را می پوشید و
لب های فرصت طلب



شاعر: عاطفه مختاری
مترجم: محمود شیربازو
برگردان عربی: راکان داغر
(بی وفایی یار)

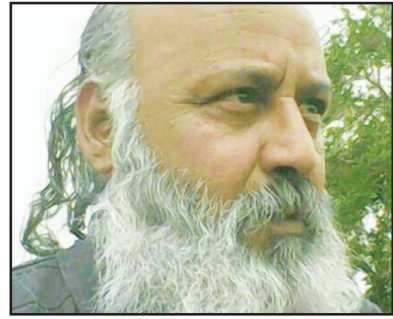
پای ماندنت را بریدی
بر زبان دوست داشتنت قفل زدی
و با عصایی که به دستانت گل داده بود
شب را به روزهایم تحمیل...
تو پیامبری بودی
که یک شبه
خدایش را انکار
و بت پرست شد...

You quited me to not stay with me
you have put a lock on your beloved tongue
And with a cane that had given flowers by my hands
Imposed the night on my days
You were a prophet
who overnight
Denied the God
And became an idolater

قطع ساقک المتبقیه
لقد أغلقت لسانک الحبيب
وعصا فی یدی
فرض اللیل علی آیامی
کنت نبیا
أن بین عشیه وضحاها
أنکر ربه
وصار مشرکا



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است
و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو



کیهان ژولیده انارکی

وای اگر زلف پریشان به سر شانه کند
عاقلان را همگی یکسره دیوانه کند
لعل لب های نگارش چو بیوسدمجنون
تا ابد شکر بر آن ساغر و پیمانان کند
نرگس چشم خمار و خم ابروی کمان
رخنه ای بر دل هر عارف فرزانه کند
گره از حلقه ی گیسوش اگر باز شود
چاره ی درد دل محرم و بیگانه کند
باغ و بستان و دمن بلبل خوش الحان را
دم به دم شاکر آن دلبر دردانه کند
تبر مژگان سیاه و لب میگون نگار
عاشقان را همگی راهی میخانه کند
دل (ژولیده) به یغما رود آخر روزی
وای اگر زلف پریشان به سر شانه کند



آیت الله افشاری

چه خوش می بود اینجا بی خطر بود
کلام شعر من همواره تر بود
هماره قافیه در چینش شعر
سراسر خنده و شور و شرر بود
نقاب و چهره تک واژه ها شاد
صمیمیت، صفا، یک دل گهر بود
چه سازم فاعل جمله شده پیر
گمانم قید جمله جای شر بود
غزل رنگ و رخسار رفته شده زرد
به دور شمع جغدی حال پر بود
در و دیوار شهر آشفته از نقش
ورودی دلم از غم پکر بود
به دل گفتم بزن غم را نشانه
بگفتا این نشان را نی سپر بود
اگر از حال من پرسی چه حاصل
بگو (افشار) پاسخ بی ثمر بود



مترجم: محمود شیربازو
شاعر: اکرم صادقی

شاعر: اکرم صادقی
مترجم: محمود شیربازو
دلنگی من بهانه می خواهد باز
My heart gloom wants an excuse again
یک فرصت عاشقانه می خواهد باز
A romantic opportunity wants again
یک خلوت خاموش، که من باشم و تو
A silent solitude, that I be and you
باغ غزلم ترانه می خواهد باز
The garden of my rlyc poem wants a song again



حسین فیض الهی

ای پرتو جمالت صد حوری بهشتی
آئینه دار حسنت آن مریم کنشتی
کامم بر آر و جانم بستان و راحتم ده
کأسوده از قیامت سر را نهم به خشتی
یک چند از خیالت هیچم خبر نیامد
احوال می رساندی پیغام می نوشتی
با اشک و آه و زاری افتاده ام به خواری
حاشا که عاشقت را آتی به خود بهشتی
زاهد جلال جانان بگزید و من جمالش
هر خوی را خصالیست هر شوخ را سرشتی
شوریده بخت و مجنون از اوج هفت گردون
ما را به سر فکندند در بحر سر نوشتی
در ساغر سفینه فارغ نشین زطوفان
کآنجا به سر فرازی ساقیست نوح کشتی
سرچشمه ارادت چرکین شد از حسادت
کآن یوسف پرپوش دیدند دیو زشتی
فرزانگی بباید گر باغبان دانا
در شوره زار دنیا تخم وفا نکشتی
خوش کارگاه قسمت بر کعبه خیالش
دیبای جان کاشف در شوشتر برشتی



مترجم: محمود شیربازو
شاعر: قاسم بغلانی

شاعر: قاسم بغلانی
مترجم: محمود شیربازو
آسمان نقش خود را از دست داده بود
باید ستاره میشدیم
لای ابرها
نخ نما بود لباس ها
همیشه جیغ می کشیدند
سرخ و آتشین
برای ترک کردن سیگار متاسفم
اما پای حرفم نماندم
پای دیوار و تیر و باران
سیگار می چسبید!

The sky had lost its role
We must be created like the stars
among the clouds
The clothes were threadbare
always screaming
Red and fiery
Sorry to quit smoking
I couldnt not keep my word
at the time of execution and firing rains of bullets
smoking cigarete so sweet and favourit



علیرضا پور امید

شورترین مایه آوازی
دورترین نقطه پروازی
یاد تو بیداد کند با دلم
نام تو تصویر زند بر گلم
با تو سحر سرزده از عمق شب
جان سیاهی شب آید به لب
کوهکن عشق تو فرهادتر
بندی چشمان تو آزادتر
از هنر چشم تو زیباست عشق
جوهره هر چه فریباست عشق
از تو به پرواز پرستوی چشم
دلبری آموخته آهوی چشم
کینه در آن سینه غربی ست خام
عشق به نام تو علیه سلام
غمزه چشمان سیاهت، مسیح
غمزده راه به راهت، مسیح